

«پول بو نمی دهد»

(گزارشی از یک بازدید «سرزده» از یک سکوی نفتی)

عمو یدو^۱ نزدیک ۲۰ سال است که در واحد تعمیرات سکو کار می کند. روی هم رفته بیشتر از ۳۰ سال سابقه ی کار دارد اما سابقه ی بیمه اش به ۱۵ سال هم نمی رسد. اگر قانون مشاغل سخت و زیان آور به دادش برسد، پنج یا شش سال دیگر، در آستانه ی ۷۰ سالگی بازنشسته می شود. مشقت زندگی کارگری، چهره اش را پیرتر نشان می دهد. به قول خودش، کار کردن با خارجی ها روی کشتی باعث شده تبدیل به کارگری متخصص و کاربلد شود و به همین دلیل رئیس واحد تعمیرات و حتی رئیس سکو حسابی قبولش دارند و حتی احترامی بیش از سایر کارگران برایش قائل اند. پیر است اما تیز و فرز، و هرکس کارش لنگ می ماند سراغ عمو یدو را می گیرد. چند کلمه ای انگلیسی هم بلد است، بیش ترش را از پدرش که ۴۶ سال در پالایشگاه آبادان کار می کرده آموخته. عمو که نه مویی در سرش مانده و نه دندانی در دهانش، دمی استراحت ندارد. فرسودگی و استهلاک تجهیزات سکو به حدی است که استراحت عمو یعنی توقف تولید. یک ساعت توقف تولید معادل است با حقوق پنج سال تمام عمو یدو.

هروقت هم کلام می شویم نگران بچه هایش است. پسرش کار درست و حسابی ندارد و دخترش در جست و جوی کار به تهران مهاجرت کرده. عمو هربار از جنگ برایمان تعریف می کند. از شاه و صدام و پیمان الجزایر و هواری بومدین و عبدالعزیز بوتفلیقه گرفته تا طه یاسین رمضان و عباس امیرانتظام، از سینما رکس و سینما شیرین تا کُفیشه و تانکی و بریم و بوآرده^۲. خاطراتش تکراری اما شنیدنی است. جذاب ترین ویژگی اش اما رک بودنش است. با همه یک جور صحبت می کند، می خواهد مدیر و رئیس باشد یا کارگر ساده. بی تعارف و بدون لفظ قلم و بی هیچ ملاحظه ای.

چند سالی است که طبق مصوبه ی مجلس، برای کارمندان ادارات دولتی سقف پرداخت حقوق تعیین شده. مدیران ارشد نفتی به تکاپو افتاده اند که با نشان دادن صعوبت کار در نواحی عملیاتی، مجلس را متقاعد کنند تا این مصوبه را لغو کند. هر از چند گاهی گزارش هایی تصویری با عنوان «مجاهدت کارکنان صنعت نفت در مناطق عملیاتی» روانه ی رسانه ها و کانال های خبری می شود تا بلکه با لغو این مصوبه، مدیران ستادی مرکز نشین هم از قانون سقف حقوق معاف شوند. این بار اما یکی از مدیران

^۱ مخفف یدالله در لهجه ی آبادانی

^۲ نام محلاتی در آبادان

ارشد نفتی با هیئت همراه، آن هم نه در فصل گرم سال، خود را به سکویی که ما در آن مشغول به کاریم مهمان کرد تا ضمن بهره‌مندی از حق مأموریت، در مرکز این گزارش‌های تصویری هم قرار گیرد و با یک تیر دو هدف بزند.

دکتر دکتر از زبان رئیس سکو نمی‌افتاد. پایه‌پای هم می‌رفتند و عکس می‌گرفتند. «دکتر» مدام به عکاس روابط عمومی اشاره می‌کرد که از زوایای مختلف از عمو یدو عکس بگیرد. عمو مثل همیشه مشغول کار بود و چهره‌ی رنجور و تکیده و آغشته به گریس‌اش، خوراک گزارش‌هایی بود که آقای «دکتر» می‌خواست. عکس‌ها که تمام شد و موقع ناهار رسید، متوجه شدم «دکتر» زیرچشمی عمو یدو را می‌پاید و قیافه تُرش می‌کند. گویی از دیدن عمو چندشش می‌شود. رفتار متناقضش را درک نمی‌کردم. «دکتر» رو به رئیس سکو گفت:

— من باید با این «عمو یدو»ی شما صحبت کنم.

رئیس سکو با نگرانی پرسید:

— مشکلی پیش اومده دکتر؟

— این بابا چرا اینجوریه؟

— چجوری دکتر؟!

— خیلی پلشته، نمی‌شه از دومتریش رد بشی از بس بو میده!

رئیس سکو با دستپاچگی و عجز گفت:

— چشم دکتر، من حتماً خودم باهاش صحبت می‌کنم. رعایت بهداشت فردی و سلامت کارکنان برای ما خیلی مهمه.

— شما اگه می‌خواستی صحبت کنی، تا حالا کرده بودی. بذار خودم باهاش حرف بزنم.

رئیس سکو شرم‌زده راه را برای دکتر باز کرد و دو کارگر جوان که کمی دورتر با نیش تا نیمه‌باز نظاره‌گر این رژه بودند، اتفاق‌نظر و مهارتشان در پیشگویی را با جملاتی کوتاه زیر لب جشن گرفتند:

— میرینه!

— نریده میرینه!

«دکتر» از فاصله‌ی «ایمن» با عمو سخنانش را این‌طور آغاز کرد:

— آقا یدالله، مثل این که اینجا شما رو خیلی قبول دارن، میگن تو کارت خیلی واردی ...

— تو کار خودم آره، واردم. سابقه‌م کم از سن شما نیست!

«دکتر» قیافه‌ی وارفته‌اش را با لبخندی ترمیم کرد. عمو یدو انگار به قصد جبران گفت:

— البته خب، هرکسی به تخصصی داره، به علمی داره، به سواد داره. همه‌چی که به تجربه نیست.

«دکتر» کمی سر ذوق آمد و گفت:

— احسنت! باریکلا! آقا یدالله! ما اینجا آرایشگاه داریم، لاندری داریم، چرا به خرده به خودت نمی‌رسی؟

عمو یدو سر برگرداند، کمی دکتر را ورنده کرد و این بار حرفش را خورد. دکتر که سکوت عمو را دید ادامه داد:

— شما اینجا ۱۴ روز زحمت می‌کشی، عرق می‌ریزی، کار سخت انجام میدی، خانواده‌ت چشم به راهتن، باید ترو تمیز و مرتب بری پیششون. منم به زمانی رو سکو کار می‌کردم. وقتی می‌خواستم برم خونه، آرایشگاه می‌رفتم، لباسام رو میدادم بشورن و اتو کنند، شیش تیغ و مرتب و ادکلن زده میرفتم خونه ...

عمو با دو چشمی که هر دم باریک‌تر می‌شد، در سکوت به سخنرانی «دکتر» گوش می‌داد. «دکتر» که گمان می‌کرد حرف‌هایش حسابی به دل عمو نشست است با حرارتی بیش از پیش ادامه داد. در همین حین، دو کارگر جوان هم نزدیک‌تر آمده بودند. همه می‌دانستیم دیر نخواهد بود که عمو تیر خلاص را از غلاف رها کند. و سخت منتظر بودیم. «دکتر» چنان مجذوب نفوذ کلام خودش شده بود که «فاصله‌ی ایمنی» را هم رد کرد، به طرف عمو خم شد و با صدایی آهسته‌تر گفت:

— ببین آقا یدالله! این کاملاً متقابله. خانم من هم از اون طرف وقتی من می‌خواستم برم خونه به خودش می‌رسید، آرایشگاه می‌رفت، اپیلاسیون میرفت، بهترین غذا رو درست می‌کرد، بهترین لباس‌هاش رو می‌پوشید، ادکلن می‌زد، می‌ومد استقبال ...

عمو یدو که خودش را به نفهمی زده بود و وانمود می‌کرد غرق توصیفات «دکتر» شده، ناگهان به عادت همیشگی انگشت اشاره‌اش را بالا آورد و رشته‌ی کلام «دکتر» را با شلیکی پاره کرد که نقل مؤدبانه‌اش این است:

— ها دکتر! این گل که شما میگی الحق که بو کردن داره!

برق سه فاز از سر دکتر پرید! من و دیگر بچه‌ها هر کدام به سویی فراری شدیم و خنده‌هامان را می‌خوردیم.

دورتر که شدیم، لابه‌لای صدای خنده‌هایی که قطع نمی‌شد، گفت و گوی دو کارگر جوان این بار با صدای بلند ادامه داشت:

— ... آره، بد رید بهش!

— ... میگه بو میده ... آخه عمو بو عن نده تو از کجا میاری بخوری!

- واقعاً ...
- ... اومدی اردو عکست رو گرفتی، ناهارت رو خوردی، سیکتیر کن دیگه!
- همین رو بگو. عکسه که بو نمیده؟
- نه.
- پول هم که بو نمیده.^۳
- نه داداش، ما بو میدیم فقط.
- .
- .
- .
- داداش حالا عکس نه‌ها، ولی فیلم میتونه بو بده به نظرم.
- چطور؟
- استقلال رو ندیدی مگه؟
- دهنِت سرویس! آره آره راست میگی. بو داشت.
- آره داداش، بو داشت ...

^۳ روایت تاریخی معروفی است که یکی از امپراتوران روم به اسم وسپاسیان، زمانی که پسرش تیتوس او را به خاطر مالیات بستن برادرار مورد سرزنش قرار داد، خطاب به پسرش گفت Pecunia non olet یعنی پول بو نمی‌دهد. مارکس در فصل سوم پاره‌ی یکم جلد اول سرمایه، به‌ظرافت با ارجاع به این روایت تاریخی می‌نویسد: از آنجا که هر کالایی که به پول تبدیل می‌شود، ناپدید می‌شود، غیرممکن است که از خود پول بتوان گفت که چگونه به دست صاحبش رسیده و یا چه کالایی به آن تبدیل شده است. پول هر خاستگاهی هم که داشته باشد بو نمی‌دهد (non olet).

ژیرک در کتاب خشونت: پنج نگاه زیرچشمی (نشر نی، ترجمه‌ی علیرضا پاک‌نهاد) می‌نویسد:

درونی‌ترین باورها همگی بیرونی هستند و در رویه‌ها متجلی می‌شوند که تا مادیت بلافصل پیکر من می‌رسند. برداشت‌های من - درباره‌ی خوب و بد، خوشایند و ناخوشایند، شوخی و جدی، زشت و زیبا - اساساً برداشت‌های طبقه‌ی متوسط است. سلیقه‌ی من در زمینه‌ی کتاب و خوراک و پوشاک، احساس سرافرازی من، آداب غذاخوردن من، شیوه‌ی عبارت‌پردازی‌ام، تکیه‌ام روی کلمات، حتی حرکت‌های خاص پیکر من همگی به عادت بازمی‌گردند. به این فهرست می‌توان **بو** را هم اضافه کرد. شاید تفاوت اصلی میان دل‌مشغولی‌های طبقه‌ی پایین و طبقه‌ی متوسط از چگونگی نسبت آن‌ها با بوها مایه می‌گیرد. از دید طبقه‌ی متوسط، طبقات پایین بو می‌دهند و اعضای این طبقات خودشان را به اندازه‌ی کافی و به‌طور منظم نمی‌شویند...

